

وضعیت مستضعفان فکری در قیامت

محمدعلی یوسفی زاده / دانشجوی دکتری کلام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام yosefi.zade@yahoo.com

i_q_javadi@iman.miu.ac.ir

قاسم جوادی / عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه

دریافت: ۹۳/۶/۱۱ پذیرش: ۹۴/۳/۱۵

چکیده

سرنوشت اخروی مستضعفان از مسائلی است که همیشه درباره اش سؤال شده است. پاسخ به این سؤال نه تنها موجب حل این معضل علمی شده است، بلکه روشن خواهد کرد که چه گروهی از مستضعفان مشمول عنایت و رحمت الهی شده، در قیامت به بهشت وارد می‌گردند؟ با توجه به اینکه این بحث نقلی است، با مراجعه به آیات و روایات، به روش تحلیلی - توصیفی به این سؤال پاسخ می‌گوییم. در روایات و آیات قرآن، سرنوشت‌های متفاوتی برای مستضعفان ذکر شده است؛ مثل امتحان آنها در قیامت، نوید رحمت الهی، در گرو عمل خود بودن، واگذاری به مشیت الهی یا خادم اهل بهشت بودن. وجه جمعی که می‌شود درباره اینها بیان کرد این است که این سرنوشت‌های متفاوت بستگی به نوع مستضعفان دارد. همچنین ممکن است در مواضع قیامت وضعیت ایشان فرق کند.

کلیدواژه‌ها: استضعاف فکری، قرآن، روایت، قیامت، نجات.

مقدمه

یکی از مباحث مطرح در کتاب‌های کلامی - فلسفی و همچنین بین افراد عوام، بحث دربارهٔ انسان‌هایی است که بر غیر دین حق (شیعهٔ اثناعشری) بوده و یا افرادی که از نظر عقلی ناقص (دیوانه) اند. بحث افرادی که با اعتقاد راسخ خدا را عبادت کرده، ولی دین یا مذهب دیگری غیر از دین حق داشته‌اند آیا اینها اهل دوزخ خواهند بود؟ اگر آری، این چگونه با عدالت خدا سازگار است؟ و اگر اهل نجات هستند پس چه تفاوتی - مثلاً - بین یهودیان معتقد به خدا، که اعمال خود را طبق شریعت حضرت موسی عليه السلام انجام می‌دهند و شیعیان وجود دارد؟ هدف این مقاله بررسی دیدگاه قرآن و روایات اهل بیت عليهم السلام دربارهٔ وضعیت اخروی افرادی است که به هر علت حجت بر آنها تمام نشده و در ضعف فکری زندگی کرده و با همین وضعیت از دنیا رفته‌اند.

دربارهٔ موضوع بحث، مقاله یا کتاب مستقلی نوشته نشده و در کتاب‌های تفسیری به صورت پراکنده در تفسیر آیاتی که در آنها کلمهٔ «مستضعف» و یا مشتقات آن آمده یا در زیر عبارت «مُرَجَّوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ» متناسب با این موضوع مطالبی ذکر شده است. همچنین شهید مطهری در کتاب *عدل الهی* (۱۳۸۰) در بحث «عمل خیر از غیرمسلمان» مطالبی را در این زمینه بیان کرده است. مقاله‌های «دیدگاه امام خمینی ره دربارهٔ پیروان ادیان» (۱۳۸۱)، «پلورالیسم نجات در اندیشهٔ اسلامی» (۱۳۸۶) و «پلورالیسم نجات از نگاه قرآن» (۱۳۹۰) با این موضوع ارتباط دارند.

سؤالاتی که در اینجا مطرح می‌شود این است که در آیات و روایات، چه سرنوشتی برای مستضعفان بیان شده است؟ وضعیت‌های ذکر شده در آیات و روایات چگونه قابل جمع است؟ اگر مستضعفان اهل نجات باشند چه فرقی با مؤمنان دارند؟

بررسی مفاهیم کلیدی بحث

الف. «استضعاف»

«استضعاف» از باب استفعال، از ریشهٔ «ضعف» گرفته شده است. باب استفعال معانی متفاوتی دارد و برای فهمیدن اینکه در این بحث، کدام یک از معانی این باب منظور است، اول باید معنای کلمهٔ «ضعف» را به دست آوریم و سپس با مراجعه به کتب لغت و قاموس قرآن، معنای اراده شده از «ضعف» در وزن استفعال را پیدا کنیم.

فراهِیدی در کتاب *العین*، در معنای «ضعف» چنین نوشته است: *ضَعْفٌ يَضْعُفُ ضَعْفًا وَ ضُعْفًا. وَ الضُّعْفُ: خِلاَفُ الْقُوَّةِ. وَ يُقَالُ: الضُّعْفُ فِي الْعَقْلِ وَ الرَّأْيِ، وَ الضُّعْفُ فِي الْجَسَدِ. وَ يُقَالُ: هَمَّا لَغْتَانِ جَائِزَتَانِ فِي كُلِّ وَجْهٍ (فراهِیدی، ۱۴۱۰ق، مادهٔ ضعف).*

کتاب *قاموس قرآن* در معنای «ضعف» چنین آورده است: «ضعف»: بفتح و ضم (ض): ناتوانی. به عقیدهٔ طبرسی و جوهری و فیروزآبادی و *اقرب الممّوارد*، «ضعف» با ضم و فتح ضاد: هر دو به یک معناست. راغب آن را به قول نسبت می‌دهد و می‌گوید: به قول خلیل، «ضعف» به ضم، ناتوانی بدن، و به فتح، ناتوانی عقل و رأی است. این قول در *قاموس* و *اقرب الممّوارد* نیز نقل شده: *«ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ»* (حج: ۷۳) خواهند و خواسته شده هر دو ناتوان و عاجزند (قرشی، ۱۴۱۲ق، مادهٔ ضعف).

در مقدمهٔ کتاب *المنجد* آمده است: باب استفعال می‌تواند در شش معنا به کار رود (معلوف، ۱۹۸۶، مقدمه، ص ز).

با توجه به کتاب لغت، مادهٔ «ضعف» در این باب، در معنای سوم، یعنی مفعول را دارای ضعفی یافتن به کار رفته است؛ چنان‌که راغب *اصفهانى* «استضعفته» را به معنای «وجدتهُ ضَعِيفًا» (او را ضعیف یافتم) دانسته است. اگرچه در کتاب‌های لغت «استضعاف» را در معنای

بالفکر هاهنا، ما يكون عند إجماع الإنسان ينتقل عن أمور حاضرة في ذهنه متصورة أو مصدق بها تصديقاً علمياً أو ظنياً أو وضعياً و تسليماً إلى أمور غير حاضرة فيه» (ابن سینا، ۱۳۷۵، ص ۱). مرحوم مظفر می نویسد: «اجراء عملية عقلية في المعلومات الحاضرة لأجل الوصول الى المطلوب، و المطلوب هو العلم بالمجهول الغائب» (مظفر، ۱۳۷۸، ص ۱۸).

منظور از «فکر» در این تحقیق، قوه ادراک است که انسان به وسیله آن حق را از باطل تشخیص می دهد. هدف از آوردن این قید در عنوان تحقیق، برای خارج کردن سایر اقسام استضعاف است؛ مثل استضعاف سیاسی، مادی و مانند آن.

مستضعفان فکری را می توان در چهار دسته تقسیم بندی کرد:

۱. عده ای که مادرزادی از نعمت عقل محروم هستند و تا آخر عمر، با این وضعیت زندگی می کنند؛ مثل مجانین که در روایات به آنها اشاره شده است؛ مثل عبارت «الْأَبْلَهُ وَالْمَجْنُونِ الَّذِي لَا يَعْقِلُ» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۹۳).

۲. گروهی که از نعمت عقل برخوردارند، ولی پیش از اینکه به فعلیت برسد و بتواند حق را از باطل تشخیص دهد از دنیا می روند. اینها همان اطفال هستند که در آیات و روایات به آنها اشاره کرده است.

۳. سومین گروه از کسانی که مستضعف عقلی اند کسانی هستند که از نعمت عقل برخوردار بودند، ولی در زمان آمدن پیامبر یا دعوت دیگری به خدا، در اثر پیری قدرت تشخیص را از دست داده اند. روایاتی بر این دسته از افراد اشاره می کند: «وَالشَّيْخِ الْكَبِيرِ الَّذِي قَدْ أَدْرَكَ السَّنَّ وَ لَمْ يَعْقِلْ مِنَ الْكِبَرِ وَ الْخَرَفِ» (صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ۴۰۸)؛ پیری که سال های زیادی را در دنیا گذرانده و به سبب سن زیاد عقلش را از دست داده و عقلش تباه شده است.

ذکر شده آورده اند، اما در بعضی از کتب حدیثی و تفسیری، مستضعف را به «ضعیف نگه داشته شده» ترجمه کرده اند. در واقع، «استفعال» در اینجا، به همان معنای رایج خود (طلب) به کار رفته است. «طلب ضعف کسی را کردن» یعنی: همان ضعیف نگه داشتن.

شیخ طوسی در تفسیر التبیان درباره معنای استضعاف می نویسد: «والاستضعاف طلب الضعف بالاستطالة و القهر» (طوسی، بی تا، ج ۴، ص ۵۲۶). البته شیخ طوسی به معنای ذکر شده در کتاب های لغت نیز اشاره کرده است. علامه مجلسی نیز در بحارالانوار درباره معنای «اِسْتِضْعَافٌ» آورده است: «استضعفه، ای طلب ضعفه» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۶، ص ۲۳۶).

با توجه به معانی ذکر شده در کتاب های لغت و تفسیر، «استضعاف» به معنای در ضعف نگه داشتن یا کسی را ضعیف یافتن است.

ب. «فکر»

در کتاب های لغت، «فکر» به معنای «اعمال نظر و تدبیر برای یافتن معانی و واقعیات» به کار رفته است. ابن فارس در معجم مقاییس اللغة می نویسد: «فکر» (الفاء و الکاف و الراء) تَرَدُّدُ الْقَلْبِ فِي الشَّيْءِ، يقال: تَفَكَّرَ إِذَا رَدَّدَ قَلْبَهُ مَعْتَبِرًا (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ماده فکر). ابن منظور در لسان العرب «فکر» را چنین معنا کرده است: «الْفَكْرُ وَ الْفِكْرُ: إِعْمَالُ الْخِطْرِ فِي الشَّيْءِ» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ماده فکر). فیومی نیز معنای «فکر» را چنین آورده است: «الْفِكْرُ: بِالْكَسْرِ تَرَدُّدُ الْقَلْبِ بِالنَّظْرِ وَ التَّدْبِيرِ لِطَلْبِ الْمَعْنَى» (فیومی، ۱۴۰۵ق، ماده فکر).

در کتاب های منطق، «فکر» را حرکت انسان در بین معلومات خود، برای یافتن مجهول تعریف کرده اند؛ چنان که ابن سینا در الاشارات و التنبیهاات می گوید: «أعنی

که از او و معرفت و عقایدش دارد، بفهمد که منظور از «مستضعفان» چنین افرادی هستند. در حدیثی وقتی راوی درباره مستضعفان سؤال می‌کند، امام علیه السلام می‌فرماید: آنها زنان و فرزندان شما هستند که معرفت شما را ندارند. در ادامه، ایشان از ام‌ایمن اسم می‌برند که از زنان بهشتی است، اما معرفت او به اندازه شاگردان امام نیست (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۰۵). در اینجا، امام دو مصداق را به راوی نشان می‌دهد تا مسئله به خوبی برایش حل شود: یکی خانواده راوی، با اینکه در خانه شاگرد امام زندگی می‌کنند، اما چون معرفت ناقصی دارند، از مستضعفان هستند. دیگری ام‌ایمن که اگرچه امام از بهشتی بودن او خبر می‌دهند، ولی باز هم از مستضعفان است.

با توجه به آیات و روایات، می‌توان گفت: آنچه موجب استضعاف کسی می‌شود سه عامل است: «ضعف عقلی»، «نرسیدن حجت» و «منحصر دانستن حق در اعتقادات خود». ملاک‌های دیگری مثل «عدم استقلال در عقیده» و «تابع دیگران بودن» هم به ضعف عقلی برمی‌گردد. همچنین ملاک‌های «آگاهی نداشتن از اختلاف مردم» و «اهل سنت غیرناصبی بودن» به نرسیدن حجت بازمی‌گردد. با توجه به روایات مذکور، می‌توان مستضعفان را در سه گروه ذیل دسته‌بندی کرد:

۱. کسانی که از حیث عقلی در ضعف هستند؛ مثل کودکان و پیران که قدرت عقلی خود را از دست داده‌اند، و یا کنیزان که گوش به حرف مولای خود هستند و در اعتقادات و اعمال تابع آنهایند.

۲. کسانی که حجت به آنها نرسیده است و از وجود ادیان روی زمین خبر ندارند؛ مثل کسانی که در جنگل‌ها زندگی می‌کنند و یا نمی‌دانند غیر از دین آنها دین دیگری نیز وجود دارد و از اختلاف مردم در ادیان و مذاهب خبر ندارند.

۳. کسانی که از حیث عقلی در ضعف نیستند و از

۴. دسته دیگر افرادی هستند که از عقل برخوردارند و عقلشان به فعلیت هم رسیده، ولی به سبب عوامل، مثل محیط و تبلیغات، کلام حق به گوش آنها نرسیده است. این افراد هم مستضعف عقلی هستند که روایات زیادی بر این اشاره دارد و در ادامه تحقیق، درباره این گروه بیشتر بحث خواهد شد.

بحث ما درباره همه این افراد است که هر کدام به نوعی در استضعاف فکری به سر می‌برند.

ج. «قیامت»

منظور از «قیامت» روزی است که انسان‌ها زنده می‌شوند و در برابر دادگاه عدل الهی بپا می‌خیزند و پس از حسابرسی، به پاداش یا کیفر خود می‌رسند. قصد ما در این بحث، مشخص کردن سرنوشت مستضعفان در سرای آخرت بر اساس آیات و روایات است.

ملاک‌های استضعاف فکری

با نگاهی با آیات و روایات، ملاحظه می‌کنیم که پنج ملاک نرسیدن حجت، عدم اطلاع از اختلاف، ضعف عقلی، منحصر دانستن حق در اعتقادات خود، و اهل سنت غیرناصبی بودن از نشانه‌های استضعاف فکری ذکر شده است که می‌توان آنها را در سه ملاک خلاصه کرد و دیگر ملاک‌ها را به آن سه برگرداند. شاید علت اینکه ائمه اطهار علیهم السلام با ملاک‌های گوناگون مستضعف را تعریف کرده‌اند به خاطر فهمیدن بهتر سؤال‌کننده بوده است. ملاک‌هایی که ذکر شد بر اساس پاسخ‌هایی بوده که ایشان در جواب سؤال‌کنندگان بیان داشته‌اند و بسته به شرایط و موقعیت سؤال‌کننده جوابی داده‌اند تا سؤال‌کننده معنای «استضعاف» را خوب بفهمد؛ چنان‌که در جایی امام باقر علیه السلام فرد خاصی را نام بردند تا سؤال‌کننده با شناختی

عذاب هستند استثنا می‌کند، و مفهوم سخن مزبور این است که عذاب جهنم برایشان نیست. در ادامه، به تعدادی از آیاتی که بر این مطلب دلالت دارند، اشاره می‌کنیم:

﴿ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ﴾ (انعام: ۱۳۱)؛ پروردگارت مردم شهرها و آبادی‌ها را درحالی که اهلشان [پیش از آمدن پیامبران] بی‌خبر [از تو حید و معاد و حقایق] باشند، از روی ستم هلاک نمی‌کند.

در اینکه منظور از هلاکت ذکر شده در آیه، هلاکت دنیوی است و یا اخروی، نظر مفسران فرق می‌کند. گرچه هر کدام باشد در نتیجه‌گیری تفاوتی ندارد. عده‌ای مثل علامه طباطبائی «هلاکت» را هلاکت اخروی دانسته، گفته‌اند: مقصود از هلاک ساختن «اهل قری» به گونه‌ای که از سیاق استفاده می‌شود، عذاب دنیوی نیست، بلکه مقصود از آن شقاوت در دنیا و عذاب آخرت است (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۳۵۶). مفسران دیگری «هلاکت» را به معنای هلاکت دنیوی گرفته‌اند (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۶۷).

آنچه در این آیه شاهد برای موضوع محل بحث است عدم هلاکت در حال غفلت است، و چنان‌که مفسران اشاره کرده‌اند منظور از «غفلت» عدم ارسال رسل و عدم اتمام حجت است. مرحوم طبرسی می‌گوید: «لم یکن الله تعالی لیهلک اهل القری بظلم بکون منهم حتی یبعث الیهم رسلا ینبهنهم علی حجج الله تعالی و یجزونهم و یذکرونهم و لا یؤاخذهم بغتة» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۵۶۷).

آیات دیگری نیز هست که خداوند در آن آیات هلاکت و عذاب را بر اتمام حجت و ارسال رسل مشروط کرده است. در ذیل، به تعدادی از این آیات اشاره می‌کنیم: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (انفال: ۴۲)؛ هر که هلاک می‌شود از روی دلیلی روشن هلاک شود، و هر که زندگی می‌کند از

اختلاف مردم نیز خبر دارند، ولی چنان به دین باطل خود پایبندند که هیچ‌گونه احتمال خطایی در دین خود نمی‌دهند؛ مثل برخی از اهل سنت که با اعتماد به صدها حدیثی که در مدح سه خلیفه اول در کتاب‌های حدیثی خود دارند، غاصب بودن خلفا، حتی به ذهن آنها نیز خطور نمی‌کند و اگر کسی شبهه‌ای کند آن را توجیه می‌کند.

وضعیت اخروی مستضعفان از دیدگاه قرآن

در بحث «ملاک استضعاف فکری»، این مطلب روشن شد که هر کسی که حجت بر او تمام نشده باشد و نسبت به دین حق در جهل باشد مستضعف فکری است. خداوند متعال در قرآن، پس از بیان مستضعفان، به وضعیت اخروی آنها نیز اشاره می‌کند. قرآن سرنوشت‌های گوناگونی برای مستضعفان ذکر کرده است؛ از جمله:

الف. عذاب نداشتن مستضعفان

از مهم‌ترین ملاک‌های مستضعفان، اتمام نشدن حجت است و یکی از لوازم اتمام نشدن حجت، که قرآن به آن اشاره می‌کند، منتفی شدن عذاب از آنهاست. در آیات قرآن، به این نکته اشاره شده است که خداوند هیچ قومی را عذاب نمی‌کند - چه عذاب دنیوی و چه عذاب اخروی - مگر اینکه حجت بر آنها تمام شده باشد. در نتیجه، عذابی برای مستضعفان فکری نیست. در آیات قرآن، خداوند با بیان‌های گوناگون، به این مطلب اشاره کرده است. در برخی آیات، خداوند به صراحت، می‌فرماید: ما پیش از عذاب، حجت را تمام می‌کنیم. در برخی آیات هم می‌فرماید: پیش از عذاب، رسول می‌فرستیم که فرستادن رسول همان اتمام حجت است. در آیه ۹۸ سوره «نساء»، که صریح‌ترین آیه درباره مستضعفان فکری است، خداوند متعال مستضعفان فکری را از کسانی که مستحق

روی برهانی آشکار زندگی کند، و به یقین، خداشنواوداناست. ﴿مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ (اسراء: ۱۵)؛ هر کس هدایت یابد فقط به سود خودش هدایت می‌یابد، و هر کس گمراه شود فقط به زیان خودش گمراه می‌شود، و هیچ بردارنده بار گناهی بار گناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد، و ما بدون اینکه پیامبری را [برای هدایت و اتمام حجت به سوی مردم] بفرستیم، عذاب‌کننده [آنان] نبوده‌ایم.

آیات دیگری مثل شعراء: ۲۰۸؛ طه: ۱۳۴؛ قصص: ۴۷ و ۵۹ هم در این باره هست.

آنچه ذکر شد آیاتی بود که در آنها به عدم عذاب قبل از رسیدن حجت اشاره شده است. البته این آیات عام بود و بیشتر آنها به عذاب دنیوی و بعضی به هر دو اشاره داشت. و گرچه بحث ما درباره عذاب اخروی است، ولی هدف از آوردن این آیات اشاره به این مطلب است که خداوند بدون اتمام حجت عذاب نمی‌کند.

ب. امید به رحمت الهی

در برخی آیات، پس از ذکر مستضعفان به این مطلب اشاره شده که امید است خداوند آنها را ببخشد؛ از جمله این آیه: ﴿وَأَخْرَجْنَا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (توبه: ۱۰۲)؛ و دیگری هستند که به گناهانشان اعتراف کردند، [و] اعمال شایسته را با اعمال بد درآمیختند. امید است خدا توبه آنان را بپذیرد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

در این آیه، خداوند پس از ذکر «آمیختگان اعمال نیک و بد» - که طبق فرمایش امام باقر علیه السلام - اینان گروهی از مستضعفان هستند (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۱، ص ۲۶۹) -

می‌فرمایند: امید است که خداوند توبه آنها را بپذیرد. در برخی از روایات، وارد شده که «عسی» از طرف خداوند، به معنای وجوب است (همان، ج ۲، ص ۱۰۵)؛ یعنی بر خداوند واجب است توبه آنها را قبول کند، به‌ویژه ذکر دو صفت «غفور» و «رحیم»، که پس از این جمله آمده، نشان‌دهنده بخشش خداوند است. در بعضی از منابع (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۶، ص ۱۳۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۱۰۰؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۵۳) معنای «عسی در وجوب» را به مفسران نسبت داده و گفته‌اند، بیشتر مفسران می‌گویند: عسی از طرف خداوند، به معنای وجوب است و علت آن را ذکر کرده‌اند. عبارت ابن شهر آشوب چنین است: کلمه «عسی: امیدواری» از طرف خدا به معنای واجب است؛ از آن‌رو که امید و وعده مرحمت از شخص بزرگوار وعده حتمی است، و امیدوار کردن عبارت از رجحان یکی از دو کار بر دیگری بدون وجود دلیل بر برابری دو طرف در جواز هر دو، و بیرون شدن کلمه «عسی» در این صورت از معنای تردید و شک، مانند بیرون شدن آن در گفتار آن گوینده‌ای است که می‌گوید: از امر و نهی خداوند اطاعت کن، امید است که به خاطر اطاعتت رستگار شوی [که این امید، به معنای حتم و قطع است] (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۵۳).

علامه طباطبائی در این مورد می‌نویسد:

علت اینکه خداوند «عسی» فرمود، منظور این بوده که امید را در دل آنها رخنه دهد تا یکسره از رحمت خدا مأیوس نگردند، بلکه در میان خوف و رجا باشند. جمله ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ جانب رجا را قوت می‌دهد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۳۷۷).

ج. واگذاری به مشیت الهی

در آیات دیگری از قرآن، وضعیت مستضعفان به صورت

و حجت علیه خدا زمانی است که خداوند عده‌ای را بدون سبب عذاب کند. در بالا ثابت شد که خداوند بدون ارسال رسل و اتمام حجت، کسی را عذاب نمی‌کند و در نتیجه، احتجاج علیه خدا منتفی است. خداوند در سوره «طه» به این مطلب اشاره می‌کند: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ (نساء: ۱۶۵)؛ پیامبرانی که مژده‌رسان و بیم‌دهنده بودند تا مردم [در دنیا و آخرت در برابر خدا] پس از فرستادن پیامبران، عذر و بهانه و حجتی نداشته باشند، و خدا همواره توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.

د. وضعیت اخروی مستضعفان از دیدگاه روایات

نکته قوت بحث در بعد روایی این است که احادیث بیشتری در این باره وارد شده است و دست ما برای بحث کردن بازتر است. روایاتی که بر وضعیت مستضعفان در قیامت دلالت دارند در پنج گروه دسته‌بندی می‌شود:

یکم. ورود به بهشت: دسته‌ای از روایات بر این مطلب دلالت دارد که مستضعفان اهل بهشت هستند و خداوند آنها را به بهشت وارد می‌کند؛ از جمله این روایات: امام صادق علیه السلام فرمودند: بیشتر بهشتیان از زنان مستضعف هستند که چون خدا ضعف ایشان را می‌داند بر آنان رحم می‌کند (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۶۸).

در این روایت، گرچه امام علیه السلام زنان مستضعف را دانسته، ولی ملاکی که ذکر کرده‌اند سایر مستضعفان را نیز شامل می‌شود. در این روایت، امام علت بهشتی بودن زنان مستضعف را ضعف آنان بیان می‌کند و این ملاک در سایر مستضعفان نیز وجود دارد و سایر مستضعفان نیز چون در ضعف هستند مشمول رحمت الهی می‌شوند.

زراره می‌گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد و من هم در آنجا بودم که تفسیر ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ

مبهم و به مشیت الهی واگذار شده است و هر دو احتمال عذاب یا بخشش درباره مستضعفان وجود دارد. از جمله این آیات، آیه ۱۰۶ سوره «توبه» است: ﴿وَأَخْرَوْنَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾؛ و گروهی دیگر کارشان موقوف به مشیت خداست: یا آنان را عذاب می‌کند یا توبه‌شان را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است.

این آیه درباره «مرجون لامرالله» است که گفته شده از مستضعفان و یا در حکم آنهایند. در این آیه، خداوند می‌فرماید: امر آنها به تأخیر انداخته می‌شود. علت به تأخیر افتادن وضعیت آنها به امر خدا نبود سببی است که یک طرف مغفرت و یا عذاب را ترجیح دهد. خداوند هر امری را درباره‌شان انجام دهد در حقشان نافذ است. خداوند متعال در این آیه، عاقبت امر مستضعفان را به ابهام بیان داشته است؛ چنان‌که دو صفت «علیم» و «حکیم» بر این دلالت دارد که خداوند بر حسب علم و حکمت خود، با آنها برخورد می‌کند، بر خلاف آیه قبلی که در آنجا خداوند فرمود: امید است توبه‌شان پذیرفته شود. در آن آیه، خداوند پس از امیدواری دادن، صفت «غفور» و «رحیم» را آورد، ولی در اینجا صفت «علیم» و «حکیم» را بیان کرد.

اینکه خداوند متعال سرنوشت‌های متفاوتی را برای مستضعفان بیان کرده است، می‌تواند به این علت باشد که با اقسام متفاوتی از مستضعفان مواجهیم. دلیل دیگر مواضع گوناگون قیامت است که در مرحله اول، کسی نمی‌داند چه سرنوشتی در انتظار مستضعفان است، ولی با داوری خداوند، عفو و رحمت خداوند بر مردم عیان می‌شود.

مطلب دیگری که قرآن درباره مستضعفان ذکر کرده احتجاج مستضعفان با خداست. خداوند متعال در قرآن به این نکته اشاره می‌کند که ما حجت را تمام کردیم و پیامبر فرستادیم تا علیه ما حجت نداشته باشند. احتجاج با خدا

آیا می‌دانی معنای فرموده آن حضرت که «خدا داناتر است به اینکه اگر زنده می‌ماندند، چه می‌کردند» چیست؟ زراره گفت: نه. فرمودند: خدای عزوجل برای ایشان خواسته و اراده‌ای دارد. چون روز قیام فرارسد، کودکان آورده می‌شوند، و آن پیری که سال‌های زیادی را در دنیا گذرانده و به سبب زیادی سن، عقلش را از دست داده و خردی ندارد، و آنکه را در دوران میان بعثت پیغمبری تا پیامبر دیگر مرده است، و دیوانه و ساده‌لوح کودنی را که نمی‌اندیشد. پس هر یک [از ایشان] بر خدا دلیلی می‌آورد. خداوند فرشته‌ای را به سوی آنها می‌فرستد، و او آتشی می‌افروزد، می‌گوید: همانا پروردگارتان دستور داده است: شما خود را در آن بیفکنید. هرکس خود را در آن بیفکند، آتش بر او سرد و ایمن می‌گردد، و هر کس او را اطاعت نکند، به جهنم برده می‌شود (صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ۴۰۷).

در کتاب *الخصال*، شیخ صدوق درباره امتحان در قیامت، شبهه‌ای از سوی متکلمان بیان می‌کند و به آن جواب می‌دهد. شبهه متکلمان این است که قیامت دار جزاست، دار تکلیف. و این روایات صحیح نیست. جوابی که شیخ صدوق می‌دهد این است که درست است قیامت دار جزاست و محل جزای مؤمنان به بهشت و محل جزای کافران به جهنم است؛ ولی تکلیف در بهشت یا جهنم نیست، بلکه جایی خارج از این دو است، و آن محل، محل جزاء نیست (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۸۳). مطلبی که سخن شیخ صدوق را تأیید می‌کند این است که طبق بیان قرآن و روایات، در قیامت محل انسان‌ها منحصر در دو محل جزا - یعنی بهشت و جهنم - نیست، بلکه غیر از این دو، مکان‌های دیگری نیز وجود دارد؛ مثل اعراف که نه از بهشت است و نه از جهنم.

سوم، واگذار شده به خدا و نهی از اظهار نظر: دسته دیگری از روایات که درباره مستضعفان صحبت می‌کند بر این نکته

أَمْثَالُهَا چیست؟ آیا کسانی که معتقد به امامت شما نیستند مشمول این آیه هستند. فرمودند: خیر، این فقط برای مؤمنان است. عرض کردم خداوند شما را سلامت بدارد! برخی از مخالفان شما را به امامت قبول ندارند، ولی روزه می‌گیرند، نماز می‌خوانند و اهل ورع هستند؛ البته با شما هم عنادی ندارند. فرمودند: این جماعت وارد بهشت می‌گردند و مشمول رحمت خداوند می‌شوند (برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۱۵۸).

در این روایت، امام علیه السلام به گروهی از مستضعفان (اهل سنت غیر ناصبی) اشاره می‌کنند که خداوند با رحمت خود آنها را وارد بهشت می‌کند.

زراره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: شایسته است خداوند گم‌راهان را به بهشت ببرد. عرض کردم: فدایت شوم، چگونه این ممکن است؟ فرمودند: حجت ناطق از دنیا می‌رود و حجت صامت صحبت نمی‌کند و کسی که بین این دو از دنیا می‌رود خداوند او را وارد بهشت می‌کند (طوسی، ۱۴۲۵ق، ص ۴۶۰).

در این روایت، امام به کسانی اشاره می‌کند که حجت به آنها نرسیده است که اگر با این وضعیت بمیرند خدا آنها را به بهشت می‌برد.

دوم، امتحان در قیامت: در بعضی از روایات، به این مطلب اشاره شده است که خداوند متعال در قیامت، مستضعفان را امتحان می‌کند و هرکس در آن امتحان از فرمان خدا اطاعت کرد به بهشت می‌رود و هرکس سرپیچی کرد جهنمی می‌شود:

زراره می‌گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا از وضعیت کودکانی که می‌میرند از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال شده است (که خداوند با آنها چه می‌کند؟) فرمودند: قطعاً پرسیده شده و حضرت پاسخ داده‌اند: «خدا کاملاً داناست به اینکه اگر زنده می‌ماندند چه می‌کردند» آن‌گاه فرمودند: ای زراره،

بلکه کسانی هستند که از لحاظ اعتقادی مشکل دارند و احکام دین را انجام می‌دهند. اما چند نمونه از روایاتی که در این زمینه وارد شده است:

- ضریس کناسی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که به ایشان عرضه داشتم، فدایت شوم! کسانی که معتقد به توحید و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله هستند، ولی هم گناه کارند و هم در حین مر امامی برای خود نمی‌شناسند و به ولایت شما معتقد نیستند چه وضعی خواهند داشت. امام علیه السلام فرمودند: اینها پس از مردن، در همان قبر خود هستند و از آنجا بیرون نمی‌آیند. بلکه اگر کسی اعمال صالحی داشته باشد و با اهل بیت علیهم السلام اظهار دشمنی نکرده باشد، مجرای برایشان کشیده می‌شود تا از آنجا به بهشتی که خدا آن را در مغرب خلق کرده است، درآیند. روح این‌گونه افراد از آن حفره به آن بهشت داخل می‌شود و تا روز قیامت در آنجا می‌مانند، تا خدا را دیدار کنند و حسنات و گناهانشان حسابرسی شود؛ یا به بهشت بروند و یا به دوزخ. اینها هستند که **«مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ»** و «منتظر فرمان خدایند». آن‌گاه فرمودند: مستضعفان یعنی: ابلهان و اطفال خردسال و اولاد مسلمانان که به حد بلوغ نرسیده‌اند نیز همین وضع را دارند. اما ناصبی‌های اهل قبله وقتی مردند از همان گودالشان راهی به سوی جهنم برایشان باز می‌شود که خدای تعالی آن جهنم را در مشرق آفریده است. در آنجا، زبانه‌ها و جرقه‌ها و دود آتش داخل می‌شود، و زبانه‌ای از آتش همواره در آنجاست، تا قیامت بپا شود، و یکسره به سوی جهنم روانه می‌گردند (قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۶۱).

در این روایت، امام علیه السلام افرادی از مستضعفان را که دارای عمل صالح باشند و عده بهشت برزخی، که قبل از قیامت است، می‌دهند و می‌فرمایند: در قیامت، خداوند به حساب آنها رسیدگی می‌کند.

تأکید دارد که وضعیت آنها در قیامت به خدا واگذار شده و از صحبت کردن درباره وضعیت آنها در قیامت نهی شده است: - زراره روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام درباره اطفالی که به سن تکلیف نرسیده از دنیا می‌روند سؤال کردم، فرمودند: در این باره از پیامبر سؤال شد. پیامبر فرمودند: خداوند آگاه‌تر است نسبت به آنچه انجام می‌دهند. سپس به من رو کرد و فرمودند: آیا می‌دانی منظور پیامبر از این حرف چه بود؟ عرض کردم: نه. فرمودند: منظورش این بود که سکوت کنید و درباره آنها چیزی نگویند و علمش را به خدا واگذار کنید (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۲۴۹).

- عمر بن ابان می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مستضعفان پرسیدم، در پاسخ فرمودند: آنان اهل ولایت هستند. گفتم: کدام ولایت؟ فرمودند: این ولایت در دیانت و مذهب نیست، ولی ولایت در زناشویی و ارث و معاشرت است، و آنان نه مؤمن هستند و نه کافر و برخی از آنها کسانی هستند که کارشان با خدای عزوجل است (همان، ج ۲، ص ۴۰۵).

- داود بن فرقد می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «مُرْجُونَ» قومی هستند که فضایل حضرت علی علیه السلام به آنها گفته می‌شود، می‌گویند: نمی‌دانیم، شاید اینچنین باشد و شاید هم نباشد. امام فرمودند: درباره آنها به تأخیر بیندازید. خداوند فرموده است: و کسانی امرشان به مشیت الهی واگذار شده است (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۱۱۱).

چهارم. در گرو عمل خود: گروه دیگری از روایات وضعیت اخروی مستضعفان را به اعمال آنها مشروط کرده است. در این روایات، وارد شده است که آنها اگر کار نیک انجام دهند به بهشت می‌روند و اگر گناهکار باشند به جهنم می‌روند. آنچه از این روایات فهمیده می‌شود این است که این دسته از مستضعفان مثل اطفال و دیوانگان نیستند،

- ابو خدیجه می‌گوید: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوُلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» فرمودند: یعنی: راهی ندارند تا ناصبی شوند و دشمنی کنند، و به طرف حق هم هدایت نمی‌شوند تا به حق عمل کنند و یا حق را قبول کنند. اینها اگر کارهای نیک انجام دهند و از محرمات دست بردارند وارد بهشت می‌گردند، ولی مقام نیکان را پیدا نخواهند کرد (صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ۲۰۱).

پنجم. در انتظار شفاعت: در بعضی از روایات، به مورد شفاعت قرار گرفتن مستضعفان اشاره شده است. در این روایات، وارد شده است که گروهی از مستضعفان در قیامت، در حالت بلا تکلیفی هستند، تا اینکه با شفاعت اولیای خداوند وارد بهشت می‌شوند. شیخ مفید در این زمینه آورده است: «در حدیث آمده است که خداوند متعال عده‌ای از خلائق را که به واسطه اعمال خود مستحق بهشت و یا خلود در جهنم نیستند در اعراف جای می‌دهد. آنها امید به خدا دارند و برای آنهاست شفاعت. آنها همواره در اعراف هستند تا اجازه شفاعت آنها داده شود و آنها با شفاعت پیامبر و امیر مؤمنان و اولادشان علیهم السلام وارد بهشت می‌شوند» (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۱۰۷).

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسانی که حد بر گردن دارند فاسقند، نه مؤمن‌اند و نه کافر و برای همیشه در آتش نیستند و روزی از آن بیرون خواهند آمد، شفاعت برای آنان و نیز کسانی که در اعتقاد ناتوانند هرگاه که خداوند از دینشان راضی باشد، رواست» (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۰۸).

در این روایات، امام صادق علیه السلام برخوردار است مستضعفان از شفاعت را مشروط به راضی بودن خداوند از دین آنها کرده است. اینکه منظور از «راضی بودن خداوند از دین آنها» چیست، بعضی بر این عقیده‌اند که

خداوند وقتی در قیامت آنها را امتحان کرد و قبول شدند و اعتقادات آنها پذیرفته شد هم‌ردیف فساق مؤمنان قرار می‌گیرند. در این مرحله، اولیای الهی برای اعمال گناه آنها شفاعت می‌کنند. امتحان در واقع، تبیان عقاید و ایمان حق است؛ چنان‌که بعضی روایات مستضعفان را «اهل تبیان الله» معرفی کرده است (سند، ۱۴۲۶ق، ص ۳۲۰). در این روایت، گرچه شفاعت مستضعفان به راضی بودن از دین آنها مشروط شده است، ولی این نکته فهمیده می‌شود که آنها در قیامت مورد شفاعت قرار می‌گیرند.

ششم. خادم اهل بهشت: در بعضی روایات، گروهی از مستضعفان را «خادم اهل بهشت» معرفی شده‌اند. کسانی که این وضعیت را دارند بیشتر اطفال کفارند و روایات ذیل به این مطلب دلالت دارد:

امیر مؤمنان علی علیه السلام در تفسیر آیه «يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ» (واقع: ۱۷) فرمودند: ایشان اولاد اهل دنیا هستند که در کودکی مرده‌اند؛ نه حسناتی دارند که به خاطر آن ثوابشان دهند و نه گناهی مرتکب شده‌اند که عذاب شوند. به این مقام رسیده‌اند که خدمت اهل بهشت کنند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۳۲۷).

- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که از اطفال مشرکان پرسیدند، فرمودند: آنها خدمت‌کاران اهل بهشتند (همان).

جمع‌بندی وضعیت اخروی مستضعفان

با توجه به مطالبی که گفته شد و روایاتی که ذکر گردید، سرنوشت متفاوتی برای مستضعفان در قیامت ذکر شده است: ۱. اهل بهشت و مشمول رحمت الهی؛ ۲. مورد امتحان؛ ۳. در سایه عمل خود؛ ۴. واگذار به مشیت الهی و عدم اظهار نظر؛ ۵. منتظر شفاعت؛ ۶. خادم اهل بهشت.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که این اقوال چگونه قابل جمع است؟ آیا یک قول را انتخاب

اطفال مؤمنان داخل بهشت می‌شوند، نه به سبب استحقاق؛ زیرا آنها مکلف نشدند و ایمان در آنها محقق نگردید، بلکه به واسطه احترام پدران و مادران آنها و به واسطه تسلی دل والدین از مصیبتی که در فراق و موت اینان بر آنها وارد شده. حتی چه بسا اطفال خردسال از پدر و مادر خود شفاعت کنند؛ چنان‌که بر این معنا اخباری وارد شده است و در مقام تفضل هم مانعی ندارد. آنچه در اینجا قابل ذکر است اینکه بهشت رفتن آنها به خاطر تفضلی است که خداوند به والدین آنها می‌کند و در واقع، آنها به خاطر والدین خود به بهشت می‌روند. اگر بهشتی بودن اطفال مؤمن به خاطر استضعافشان بود این حکم بر سایر اطفال نیز جاری می‌شد، درحالی‌که در روایات، حکم دیگری برای اطفال کفار بیان شده است.

در اینجا، به بعضی از روایات مربوط به وضعیت اطفال مؤمنان اشاره می‌کنیم:

-/بی‌بصیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «اطفال شیعیان مؤمن را حضرت فاطمه علیها السلام تربیت می‌کند و قول خداوند که ﴿الْحَفَنَّا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ فرمود اینها را روز قیامت به پدرانشان می‌دهند» (قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۳۳۲).
- مرحوم طبرسی در تفسیر آیه ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ این روایت را آورده است که زاذان از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: مؤمنان و فرزندانشان در بهشت هستند، سپس این آیه را قرائت کردند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۲۵۱).

- حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: حق تعالی اطفال مؤمنان را به حضرت ابراهیم و ساره می‌دهد تا غذا بدهند به ایشان از درختی بهشتی که پستان‌هایی دارد مانند پستان‌های گاو، در قصری از مروارید همچون روز، آن‌گاه که قیامت شود ایشان را جامه‌های

کنیم و بقیه اقوال را رد کنیم و یا ممکن است همه اقوال صحیح باشد؟

با توجه به روایاتی که وضعیت مستضعفان را بیان کرده است، چنین به نظر می‌رسد که می‌توان این اقوال را جمع کرد و همه صحیح است. چنان‌که در اقسام مستضعفان ذکر شده است، ما یک نوع مستضعف نداریم و با انواع و اقسام مستضعف مواجهیم. حکم آنها هم در قیامت فرق خواهد کرد. بعضی از مستضعفان در این دنیا هیچ عملی نداشتند؛ مثل دیوانگان و کودکان، و خداوند اینها را آزمایش می‌کند. البته اطفال مؤمنان به خاطر والدینشان به بهشت می‌روند و این به سبب تفضل خداوند به آنهاست، نه به خاطر استضعاف اطفال. عده‌ای در این دنیا، واقعاً می‌خواستند به حرف خدا گوش کنند، ولی راه حق را پیدا نکردند. خداوند چون می‌بیند اینها اهل طاعت بودند و عناد و لجاجت نداشتند آنها را به بهشت می‌برد. روایاتی که در آنها به مستضعفانی اشاره دارد که در گرو اعمال خود هستند منظور مستضعفان اعتقادی هستند که در اعمال خود، خوب و بد را با هم آمیختند و اینان اعمالشان حسابرسی می‌شود و از لحاظ اعتقادی مورد رحمت خدا قرار می‌گیرند. اینکه نسبت به اعمال حسابرسی دارند، ولی نسبت به اعتقادات نه، به سبب آن است که در اعمال حجت تمام شده بود، ولی در اعتقادات حجت تمام نشده بود.

مطالبی که ذکر شد سرنوشتی است که در روایات برای مستضعفان ذکر گردیده؛ اما در بعضی از روایات، به سرنوشت گروه خاصی از مستضعفان اشاره شده که در اینجا می‌آوریم:

از جمله مستضعفانی که در روایات به وضعیت اخروی‌شان اشاره شده و حرفی در مستضعف بودن آنها نیست، اطفال هستند. خلافتی در میان امامیه نیست که

مستفیض، موضوع ولایت ائمه اطهار علیهم السلام را یکی از ارکان اسلام، بلکه مهم‌ترین رکن شمرده است. بنابراین، هر که به این معنا باور نیافته باشد مهم‌ترین پایه دین او فرو ریخته است. روایاتی دیگر هم بر این معنا دلالت دارد که منکر ولایت در حکم کافر است و کسی که بدون معرفت به امام خود بمیرد به مر جاهلی مرده است و اینکه ولایت ائمه اطهار علیهم السلام از ضروریات دین بوده و هر که این ضروری را انکار کند از دین بیرون شده است. و نیز اینکه هرکس شیعه نیست لاجرم ناصبی است و ناصبی را باید «کافر» نامید. اینها چگونه قابل جمع هستند؟ در ذیل، به چند نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم:

- امام باقر علیه السلام فرمودند: «اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت و بر هیچ چیز مانند ولایت فراخوانده نشده است» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۸). این روایت و روایت‌های دیگری که در باب «دعائم الاسلام» کتاب شریف الکافی آمده است بر این مطلب دلالت دارد که یکی از شروط اصلی اسلام ولایت اهل بیت علیهم السلام است.

از ابی حمزه ثمالی نقل شده است که امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: کدام مکان افضل است؟ عرض کردیم: خدا، پیامبر و فرزند پیامبر اعلم هستند. پس فرمودند: بهترین مکان میان رکن و مقام است و اگر کسی به اندازه پیامبری نوح در میان قوم خود عمر کند؛ یعنی ۹۵۰ سال و در آن مقام روزها، روزه بگیرد، و شب‌ها عبادت کند، سپس خدا را بدون ولایت ما ملاقات کند، آن اعمال نفعی به حال او ندارد» (صدوق، ۱۴۰۶، ص ۲۰۴).

در این روایت و روایت‌های دیگری که شیخ حرعاملی در جلد اول کتاب وسائل الشیعه باب «بطلان العبادة بدون ولایة الائمة و الاعتقاد باماتهم» آورده بر این نکته تأکید شده است که هیچ عملی بدون ولایت ائمه

خوب بپوشانند و خوش‌بو کنند و به پدرانشان هدیه دهند. پس ایشان پادشاهانی بهشتی و با پدران خود هستند و این است معنای سخن حق تعالی که فرمود: «و کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان از آنها پیروی کردند، فرزندانشان را به ایشان ملحق می‌کنیم» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۳۹۰).

- انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که آن حضرت فرمودند: وقتی روز قیامت شود در میان اطفال مؤمنان ندا داده می‌شود که از قبرهایتان خارج شوید! آنها بلافاصله از قبرهایشان خارج می‌شوند، سپس در بین آنها ندا داده می‌شود که فوج فوج به بهشت وارد شوید! کودکان عرض می‌کنند: پروردگارا، پدر و مادر ما هم با ما هستند؟ بار دوم به آنها ندا می‌شود که فوج فوج به بهشت روید! اطفال می‌گویند: پروردگارا، پدر و مادر ما هم بیایند؟ بار سوم به ایشان ندا می‌شود که گروه گروه وارد بهشت گردید. کودکان عرض می‌کنند: خدایا، پدر و مادر ما هم با ما وارد شوند؟ خداوند در مرتبه چهارم، خطاب می‌فرماید: پدر و مادران هم با شما هستند. آن‌گاه هر طفلی به سرعت به طرف پدر و مادر خویش می‌رود و دست آنها را می‌گیرند و به اتفاق هم داخل بهشت می‌گردند و آن اطفال در آن روز با پدر و مادرشان آشنا ترند از فرزندان که در خانه‌های شما هستند (شهید ثانی، بی تا، ص ۲۵).

پاسخ به شبهات

پس از بررسی «استضعاف» در آیات و روایات، در این فصل نظر تعدادی از علمای شیعه درباره «استضعاف فکری» را ذکر می‌کنیم و به آنچه در فقه به حکم مستضعفان ذکر شده است، اشاره‌ای می‌نماییم. در پایان، به شبهات و سؤالات مربوط به این بحث پاسخ خواهیم داد:

سؤال ۱. بنا بر مطالبی که بیان شد، بیشتر اهل سنت از مستضعفان و اهل نجات هستند، درحالی‌که روایات

شارب الخمر، بدعت گذار و... «کافر و مشرک» اطلاق شده؛ همچنانکه طبق اخبار مستفیضه ریاکار «مشرک» نامیده شده است. آیا کسی می تواند ادعا کند که تمامی اشخاص مذکور کافر و مشرک و ملحق به کفار و اهل کتابند، آن گاه انصاف می دهد که سنخ روایات وارده در زمینه معارف غیر از سنخ روایاتی است که در فقه وارد شده و در هم آمیختن این دو مقام شخص را به اشتباه می اندازد؟ (همان، ص ۳۲۰-۳۲۱).

امام خمینی علیه السلام به پیروی از نظر مشهور امامیه، جداً بر این باور است که امامت اصلی از اصول مذهب است نه از اصول دین. ایشان می نویسد:

امامت، به مفهومی که نزد امامیه است، از ضروریات نیست؛ چراکه ضروریات عبارت است از آن امور واضح و بدیهی نزد تمامی طبقات مسلمین، و چه بسا خلاف این معنا برای بسیاری ضروری شده باشد. بلی، امامت از اصول مذهب بوده و منکر آن از مذهب خارج است، نه از اسلام (همان، ص ۳۲۵). این احتمال می رود که اصل امامت در صدر اول، از ضروریات بوده و طبقه نخستین، که انکار امامت امیرالمؤمنین کردند، انکار ضروری کرده باشند، به ویژه اصحاب حل و عقد بدون شبهه مورد قبول از نوع آنها؛ ولی برای طبقات بعدی، به دلیل شدت اعتمادشان به طبقه نخست و اینکه اصلاً احتمال تخلف از گفتار پیغمبر اکرم و یا سهو و نسیان این جمع انبوه را نداده اند شبهه واقع شده باشد، و در واقع، آنها منکر ضروری دین نباشند (همان، ص ۳۲۹).

مطلب دیگری که درباره اهل نجات بودن مستضعفان باید گفته شود و اینکه نشناختن ائمه اطهار علیهم السلام و اعتقاد

معصوم علیه السلام سودی ندارد. این در حالی است که در صفحات پیشین، گذشت که مستضعفان و اهل سنت غیر ناصبی در گرو عمل خود هستند.

جواب: بخشی از شبهات مزبور را مؤلف کتاب الحدائق الناضرة به مناسبت بحث از طهارت یا نجات فرقه های غیر شیعی طرح کرده است (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص ۱۷۵، به بعد). امام خمینی علیه السلام در کتاب الطهاره خود، بحث مستوفایی در نقد و پاسخ این شبهات مطرح کرده است. ایشان در این باره تصریح می کند که بی شک، اعتقاد به ولایت در اسلام اعتبار نشده و این امر نزد تمامی طایفه بر حق (امامیه) به وضوح معلوم است؛ به دلیل این ضرورت، که سیره مستمره از صدر اسلام تا زمان حاضر بر معاشرت و هم نشینی با آنان و خوردن ذبیحه شان و نمازگزاردن در پوست این ذبیحه و ترتیب بخشیدن آثار سوق مسلمانان بر بازارهای ایشان استقرار یافته است، بدون اینکه این مسئله ناشی از تقیه باشد... همچنانکه مقصود از اجماع مسلمانان در کتب اصحابمان اعم از هر دو طایفه است (موسوی خمینی، ۱۳۷۶ق، ج ۳، ص ۳۱۶).

ایشان سپس روایاتی را که در آنها به کفر مخالفان ائمه اطهار علیهم السلام اشاره شده است، می آورد و در مقام ارزیابی روایات، می نویسد:

این اخبار را باید بر برخی مراتب کفر حمل کرد؛ چراکه اسلام و شرک در کتاب و سنت، در معانی مختلفی به کار رفته و آن را مراتب متفاوت و مدارج گوناگونی است؛ چنانچه این معنا از نصوص صریحه و در نتیجه تدبر در آیات آشکار می گردد. در ازای هریک از مراتب اسلام و ایمان، مرتبه ای از کفر و شرک قرار دارد. در بسیاری از روایات می نگری بر اشخاص همچون غیر امامی، کفران کننده نعمت، ترک کننده نماز، زانی،

نداشتن به آنها مساوی کفر نیست، این است که در روایاتی که در آنها به کفر غیرمعتقدان به ولایت ائمه اشاره شده، منکران ائمه را کافر دانسته است؛ مثل این عبارات: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت علی عَلِيٌّ فرمودند: «لَا أَقَرُّ بِي مَنْ جَحَدَكَ» (صدوق، ۱۳۷۶، ص ۴۹۴).

- در زیارت «جامعه کبیره» هم وارد شده است: «وَمَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٍ» (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۷۵).
وقتی به کتاب‌های لغت مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که «جحد» به معنای «انکار همراه با علم» است و نه به معنای «عدم شناخت».

در معجم مقاییس اللغة آمده است: «الْجُحُودُ، وَهُوَ ضِدُّ الْإِقْرَارِ، وَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعَ عِلْمِ الْجَاهِدِ بِأَنَّهُ صَحِيحٌ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾ (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ماده جحد).

در مصباح المنیر آمده است: «جَحَدَهُ: حَقُّهُ وَبِحَقِّهِ (جَحَدًا) وَ (جُحُودًا) أَنْكَرَهُ وَ لَا يَكُونُ إِلَّا عَلَى عِلْمٍ مِنَ الْجَاهِدِ بِهِ» (فیومی، ۱۴۰۵ق، ماده جحد).

چنان‌که مشاهده می‌شود، «جحد» به معنای «انکار همراه با علم» است و مستضعفان و وضعشان چنین نیست و آنها نسبت به ائمه جحد ندارند.

سؤال ۲. اگر اهل سنت مستضعف اهل نجات و بهشت باشند، در این صورت، چه فرقی بین آنها و مؤمنان است؟ و آیا ایمان و عدم ایمان به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فرقی ندارد؟

جواب: سؤالی که مطرح شد در زمان ائمه هم مطرح بود و زمانی که ائمه حکم مستضعفان را بیان می‌کردند، یاران ایشان با تعجب می‌پرسیدند که آیا ما و آنها در یک درجه خواهیم بود؟ جوابی که در روایات به این پرسش داده شده چنین است که آنها گرچه اهل بهشت هستند، ولی به مقام مؤمنان نخواهند رسید. دو روایت ذیل به این مطلب دلالت دارد:

- جمیل بن دراج می‌گوید: به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم: راستی من بسا به یاد این مستضعفان می‌افتم و می‌گویم ما و آنها در منازل بهشت همراهیم؟ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: خدا هرگز با شماها چنین نکند (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۰۶).

- ابو خدیجه می‌گوید: امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در تفسیر فرموده خدای متعال **إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا** فرمودند: توانایی گماردن شخصی دیگر به جای ائمه اظهار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و اظهار دشمنی با ایشان را ندارند و به راه اهل حل راهنمایی نمی‌گردند تا داخل در آن شوند، و آنان به سبب انجام اعمال حسنه، و دوری گزیدن از قوانین ممنوعه الهی که خدا نهی فرموده، وارد بهشت می‌شوند، اما به مقام نیکوکاران نمی‌رسند» (صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ۲۰۱).

در این روایات اشاره شده است که آنها به منازل ابرار نمی‌رسند. از سوی دیگر، در روایات وارد شده است که بهشت درجات متفاوتی دارد؛ از جمله این روایت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ: «دَرَجَاتٌ مُتَفَاوِضَاتٌ، وَ مَنَازِلٌ مُتَفَاوِضَاتٌ. لَأَ يَنْقَطِعُ نَعِيمُهَا، وَ لَا يَطْعَنُ مَقِيمُهَا، وَ لَا يَهْرَمُ خَالِدُهَا، وَ لَا يَبْأَسُ سَاكِنُهَا» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، خ ۸۵).

سؤال ۳. سؤالی که امروزه درباره مستضعفان مطرح می‌شود این است که آیا در این عصر، با وجود این همه امکانات اطلاعاتی، امکان استضعاف فکری وجود دارد؟ امروزه با پیشرفت فناوری‌های اطلاعاتی و وقوع کوچک‌ترین حادثه در نقطه‌ای از جهان به دورترین نقاط جهان مخابره می‌شود و دنیا به دهکده جهانی تبدیل شده است، با وجود این، چگونه ممکن است عده‌ای از مذهب تشیع، که - دست‌کم - چند صد میلیون جمعیت دارد، بی اطلاع باشند؟

جواب: درست است که امکانات و ارتباطات در دنیا زیاد

و جماعتی که معذورند و حجت بر ایشان تمام نشده یا عقل ایشان ناقص است و نمی‌توانند میان حق و باطل تمیز دهند ایشان را بدون حجت دپگری، که بر ایشان تمام شود، عذاب نخواهد کرد. پس یا تکلیف دیگری بر ایشان خواهد کرد و ثواب و عقاب ایشان بر آن مترتب خواهد شد، یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود. پس باید علم ایشان را به خدا وا گذاشت و باید دانست که آنچه مقتضی عدالت است حق تعالی با ایشان خواهد کرد و او نسبت به ایشان ستم نمی‌کند و بدون اتمام حجت، ایشان را عذاب نمی‌نماید، و اگر خدمت اهل بهشت می‌کنند به نحوی نخواهد بود که بر ایشان دشوار باشد، بلکه از آن متلذذ خواهند بود؛ چنان‌که ملائکه از خدمات خویش به ایشان لذت می‌یابند.

شده است و اینها موجب آگاهی مردم می‌شود، ولی نباید از این نکته غفلت کرد که این وسایل همان‌گونه که موجب رفع جهل می‌شود، از سوی دیگر، عده‌ای با تبلیغات مانع فهم صحیح واقعیات می‌شوند. امری که امروزه شکی در آن نیست این است که در رسانه‌ها هر صاحب رسانه‌ای به فکر نفع خود و تبلیغ آن چیزی است که به نفع خودش است. بنابراین، بیشتر رسانه‌ها در اختیار استعمارگران قرار دارد و آنها نمی‌گذارند صدای حقیقت و اسلام ناب به گوش مردم جهان برسد و با تبلیغات خود موجب می‌شوند که مردم نه تنها علاقه‌ای به اسلام و تشیع - به عنوان دین حق - داشته باشند، بلکه از آن فراری باشند و با دیده تنفر به آن نگاه کنند.

نتیجه‌گیری

بیان آیات و روایات درباره وضعیت مستضعفان در قیامت متفاوت است. سرنوشت‌های متفاوت ذکر شده در روایات هم برحسب اقسام مستضعفان و مراحل قیامت است. در بعضی از روایات، به قسم خاصی از مستضعفان اشاره شده و تکلیف آنها را مشخص کرده است.

موافق احادیث بسیاری که در این باب وارد شده است، حق تعالی در قیامت ایشان را تکلیف دیگری خواهد کرد و به حسب آن تکلیف، ایشان را مثاب و معاقب خواهد گردانید. بعید نیست که قیامت از برای بعضی دار جزا باشد و برای بعضی دیگر هم دار تکلیف و هم جزا. در برخی روایات، چگونگی برخورد با مستضعفان به علم الهی واگذار شده و از صحبت کردن درباره آنها نهی شده است.

اصل در این باب، آن است که دلایل عقلی و نقلی وارد شده از آیات و اخبار بر این مطلب دلالت دارد که حق تعالی عادل است و ظلم نمی‌کند و کودکان و دیوانگان

طوسی، محمد بن حسن، بی تا، **التبیان فی تفسیر القرآن**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

_____، ۱۴۲۵ق، **کتاب الغیبه**، ج سوم، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه.

عزیزان، مهدی، ۱۳۸۶، «یلورالیسم نجات در اندیشه اسلامی»، **معرفت**، ش ۱۲۱، ص ۲۴-۱۳.

عیاشی، محمود بن مسعود، ۱۳۸۰ق، **تفسیر العیاشی**، تهران، المطبعة العلمیه.

فخررازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، **مفاتیح الغیب**، ج سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، **کتاب العین**، ج دوم، قم، هجرت.

فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۰۵ق، **المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر**، قم، دارالهجره.

قرشی، سیدعلی اکبر، ۱۴۱۲ق، **قاموس قرآن**، ج ششم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

قمی، علی بن ابراهیم، ۱۴۰۴ق، **تفسیر القمی**، ج سوم، قم، دارالکتاب.

کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۲، **اصول الکافی**، ج دوم، تهران، الاسلامیه.

مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، **بحار الانوار**، ج دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء.

مطهری، مرتضی، ۱۳۸۰، **عدل الهی**، ج دهم، تهران، صدرا.

مظفر، محمدرضا، ۱۳۷۸، **المنطق**، ج هشتم، قم، اسماعیلیان.

معلوف، لویس، ۱۹۸۶م، **المنجد**، بیروت، دارالمشرق.

مفید، محمد بن محمد نعمان، ۱۴۱۳ق، **تصحیح اعتقادات الامامیه**، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید.

مکی عاملی، زین الدین (شهید ثانی)، بی تا، **مسکن الفؤاد عند فقد الاحبه والاولاد**، قم، بصیرت.

موسوی خمینی، سیدروح الله، ۱۳۷۶ق، **کتاب الطهاره**، قم، حکمت.

منابع

نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، قم، هجرت.

ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۷۵، **الاشارات و التنبیها**، قم، البلاغه.

ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۱۳۶۵، **مشابه القرآن و مختلفه**، قم، بیدار.

ابن فارس، احمد بن، ۱۴۰۴ق، **معجم مقاییس اللغة**، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، **لسان العرب**، ج سوم، بیروت، دارالفکر.

اسماعیل زاده، ایلقار، ۱۳۹۰، «یلورالیسم نجات از نگاه قرآن»، **بینات**، سال هجدهم، ش ۱، ص ۲۰۴-۲۲۴.

بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، ۱۴۰۵ق، **الحدائق الناضرة فی احکام العتره الطاهره**، قم، جامعه مدرسین.

برقی، احمد بن محمد، ۱۳۷۱ق، **المحاسن**، ج دوم، قم، دارالکتب الاسلامیه.

توفیقی، حسین، ۱۳۸۱، «دیدگاه امام خمینی رضی الله عنه درباره پیروان ادیان»، **هفت آسمان**، ش ۱۵، ص ۲۹-۳۶.

حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، **تفصیل وسائل الشیعه**، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.

زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ق، **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل**، ج سوم، بیروت، دارالکتاب العربی.

سند، محمد، ۱۴۲۶ق، **الصحابه بین العداله و العصمه**، قم، لسان الصدق.

صدوق، محمد بن علی، ۱۳۷۶، **الامالی**، ج ششم، تهران، کتابچی.

_____، ۱۳۷۸، **عیون اخبار الرضا علیه السلام**، تهران، جهان.

_____، ۱۳۹۸ق، **التوحید**، قم، جامعه مدرسین.

_____، ۱۴۰۶ق، **ثواب الاعمال و عقاب الاعمال**، ج دوم، قم، شریف رضی.

_____، ۱۴۰۳ق، **معانی الاخبار**، قم، جامعه مدرسین.

_____، ۱۴۱۳ق، **من لا یحضره الفقیه**، ج دوم، قم، جامعه مدرسین.

_____، ۱۳۶۲، **الخصال**، قم، جامعه مدرسین.

طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ق، **المیزان فی تفسیر القرآن**، ج پنجم، قم، جامعه مدرسین.

طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، ج سوم، تهران، ناصر خسرو.